

درس نود و هفتم:

تعریف قدم و حدوث

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الفريدة الثالثة فى القدم و الحدوث.

این فريده بحث قدم و حدوث است.

۲۴- غررٌ فى تعريفهما و تقسيمهما:

در اینجا مرحوم حاجى بحث تعريف و تقسيم را

مطرح مى کند:

إذ الوجودُ لم يكن بعدَ العدمِ *** أو غيره فهو مُسمًى بالقدمِ
و ادرِ الحدوثُ منه بالخلافِ *** صِف بالحقيقى و بالاضافى
و يُوصفُ الحدوثُ بالذاتى و ذا *** قبليةً ليسيةً الذاتِ خُدا
أو عبَرَن بالعدمِ المِجامعِ *** كما يكونُ سَبَقُ لَيْسٍ واقعِ
مُنصرمٌ يُنعتُ بالرَّمانى *** كالطبعِ ذى التَّجديدِ كُلِّ أَنْ
دَهْرِيٍّ أَبَدًا سَيِّدُ الأفاضلى *** كذاكَ سَبَقُ العدمِ المُقابِلِ
بِسَابِقِيَّةٍ لَهُ فَكِّيَّة *** لَكِنَّ فى السِّلْسِلَةِ الطُّولِيَّةِ^۱

تعريف عدم مجامع

عرض شد که هر چیزی که ممکن است، یک

عدم مُجامعى را به همراه خودش دارد که عبارت

است از لااقتضائیت ذات، وجود و عدم را. این را

عدم مجامع مى گویند و عرض شد این عدم مجامع

هم با مفارقات نوریه و هم با صور مجردة از ماده

همراه است و هم با صور ماده و موجودات ماده در

عالم طبعیات.

^۱ . منظومه، ج ۲، ص ۲۸۵.

تعریف عدم مقابل یا بدلی

بنابراین آنچه که فعلاً برای ما مطرح است این عدم مُجامع نیست بلکه صحبت در عدم مقابل است که به آن عدم بدلی اطلاق می‌شود که وجود را طرد می‌کند و وجود، آن عدم را طرد می‌کند. هر شیئی که به عدم مقابل مسبوق باشد یعنی عدم خودش، به عبارت دیگر عدم بدلی، به آن شیء حدوث زمانی گفته می‌شود در مقابل قدیم زمانی که مسبوق به عدم نیست، این تعریفی است که برای حدوث و قدم بیان کرده‌اند.

تعریف دومی که مرحوم حاجی دارد این است که هر چیزی که به «غیرخودش» مسبوق باشد یعنی غیری بر او زماناً سبقت گرفته است حالا هر شیئی می‌خواهد باشد؛ من باب مثال بین این پارچ و لیوان اگر ما تصور کنیم که این پارچ قبل از این لیوان بوده است بنابراین این لیوان حادث زمانی می‌شود چون مسبوق به «غیرخودش» می‌باشد؛ غیرخودش همین پارچ است.

تعریف قدیم زمانی

حالا این غیر یا قرین خودش است یا اینکه علت

خودش است یا اینکه معنای آن غیر «عدم» است،
فرقی نمی‌کند یعنی ما غیر را توسعه می‌دهیم و
هر چیزی که مسبوق به «غیرخودش» نباشد یعنی تا
هرجایی که تصور این شیء می‌شود چیزی بر او
سبقت نگرفته است، این قدیم زمانی می‌شود.

تعریف حدوث زمانی

بناءً علیٰ هذا، حدوث زمانی عبارت است از
مسبوقیت به غیر، به عدم، به علت؛ به علتی که در
زمان است [یعنی] آن علت در زمانی بوده و این
نبوده است و همین‌طور قدیم زمانی آن شیئی است
که مسبوق به غیر و مسبوق به عدم مقابل نیست.

تعریف قدیم و جدید اضافی

این حقیقی بود. یک عدم و قدم و حدوثی هم
داریم که این را اضافی می‌گویند؛ اضافی همان است
که مردم می‌گویند، مردم به هرچیز جدیدی حادث
می‌گویند، این لیوانی که قبلاً نبود و بعد کارخانه این
لیوان را درست کرد به این حادث می‌گویند، قدیم
نسبت به این گفته می‌شود یعنی «کوئی» که آن «کون»
زماناً مقدّم بر این «کون» است، فرض کنید ظروفی
که در یک منزل هستند و از قدیم الأيام مثلاً از زمان

ناصرالدین شاه این ظروف بوده‌اند، می‌گویند که آقا این ظروف برای خیلی قدیم است، یا فرض کنید این کتاب‌هایی که طبع حجرى است، می‌گویند که آقا این کتاب‌ها، کتاب‌های قدیم است، می‌گویند که کتب قدیمه می‌خریم و می‌فروشیم، کتب جدید آن کتبی است که طبع جدید شده است. حالا اگر صد سال بگذرد و کتاب‌هایی به یک صورت و شکلی بیایند، همین کتاب‌هایی که الآن طبع شده‌اند نسبت به آنها کتب قدیمه می‌شوند.

راجع به پدربزرگ می‌گویند که این آدم «قدیمی» است و نسبت به نوه و نتیجه و امثالهم که حادث و جدید هستند از قدما است. این قدیم و جدید اضافی است که ما با او کاری نداریم، این یک مسئله مردمی و عرفی و امثال ذلک است.

بحث و صحبت و اصل کلام در این است که این عالم از چه زمانی بوده است، آیا عالم حدوث زمانی دارد یا حدوث ذاتی دارد؟ و مسائل دیگری که به واسطه این قضیه روشن می‌شود البته بحث قدم و حدوث از زمان سابق مطرح بوده است، در زمان

خلفا مطرح بوده است؛ حدوث قرآن یا قدم قرآن در زمان مأمون و خلفای عباسی مطرح بوده است و همین‌طور سایر مباحث حدوث و قدم که اینها در همان موقع [بوده است و] از مطالبی که در احتجاجات اصحاب امام صادق و امام رضا علیهما السلام هست به دست می‌آید که در آن زمان این بحث قدم و حدوث شدیداً رواج داشته است.

مطلبی که در اینجا ادراکش خیلی دخالت دارد فهمیدن زمان است که اصلاً زمان چیست؟! مسئله دوم ارتباط بین حادث و قدیم است که این چه نوع ارتباطی است؟ مسئله سوم شناخت ماده و مجردات است، هر کدام از این سه قضیه اگر روشن نشود مطلب ناپخته و خام می‌ماند. در نتیجه برای روشن شدن قضیه چاره‌ای نیست از اینکه ما اشاره مختصری به ارتباط بین حادث و قدیم داشته باشیم تا اینکه بحث مفصلش را برای آینده نزدیک بگذاریم.

اشاره مختصر به ارتباط بین حادث و قدیم

و آن اشاره این است که همیشه وقتی که ما به این عالم نگاه می‌کنیم، نگاه ما به سلسله عرضیه

برمی گردد یعنی ما الآن وجود خودمان را در این برهه
از زمان لحاظ می کنیم بعد پدر را لحاظ می کنیم بعد
جد را لحاظ می کنیم، همین طور تا به اجدادمان برسد
و بعد به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برسد و
بعد از آنها جدّ پیغمبر، جدّ جدّ پیغمبر تا به حضرت
آدم و شیت علیهما السلام و امثالهم برسد و بعد
صحبت در این است که قبل از آدم چه کسی بوده
است؟ می گوئیم که قبل از آدم هم آدم بوده است،
همین طور جلو برو. تمام آنچه را که ما در آن تفحص
می کنیم سلسله عرضیه است، سلسله عرضیه حدّ
یقفی ندارد.

یعنی این عالم قبلاً چه بوده است؟ فرض کنید که
ده میلیون سال پیش هم آدم بوده است، بر فرض
حیوانات دیگری بودند، اصلاً قبل از اینکه کره زمین
حیوان داشته باشد، چه بوده است؟ کره ای بوده
است. قبلاً چه بوده است؟ مذاب بوده است. قبلاً چه
بوده است؟ از خورشید جدا شده است. دائماً
می گوئیم که قبلاً چه بوده است آیا به نقطه ای
می رسیم که از آن نقطه ماده شروع می شود؟! یا اینکه

بگوییم که از اول این ماده همیشه بوده است؟ این اشکالاتی است که پیدا می‌شود.

پس این ماده‌ای که همیشه بوده است چطور بوده است؟ آیا دخان بوده است؟ اتر بوده است؟ گاز بوده است؟ موج بوده است؟ نور بوده است؟ هر دسته‌ای یک تئوری بر تئوری‌ها اضافه می‌کند، یک نظریه‌ای اضافه می‌کند، نظریه است دیگر! تمام [مطالب] این دانشگاهی‌ها فقط نظریه است! یک پشم هم نمی‌ارزد! فقط نظریه است و بعد از دو سال و ده سال رد می‌شود!

سر و کار داشتن فلسفه با یقینیات دون نظریات

فلسفی که هیچ وقت براساس نظریه فکر نمی‌کند، فلسفی همیشه با یقینیات سر و کار دارد. نظریه است، ما به نظریه‌مان فلان می‌کنیم و چه کار می‌کنیم! این مطلب از این راه بررسی می‌شود. درحالی‌که اشکال کار در این است که ما اصلاً بحث را روی علل و معلول و سلسله طولیه قرار نمی‌دهیم، اگر بحث را روی سلسله طولیه قرار دهیم، اصلاً بحث قدیم زمانی زمان یا حدوث زمانی برای زمانیات و

امثال ذلک نسبت به اول خلق عالم کنار می رود. تمام این بحث ها کنار می روند.

حالا اشارتاً می گویم تا اینکه این مطلب را در ذهن داشته باشیم و بعد بتوانیم روی این قضیه فکر کنیم؛ ما بالوجدان مشاهده می کنیم که ممکن است یک موجود مادی در این عالم - از مشاهده شروع می کنیم تا بعد قضایا روشن شود - بدون سبق زمانی خلق شود من باب مثال اگر به معجزه انبیاء یا معجزه ائمه علیهم السّلام و اولیاء نگاه کنیم، می بینیم که تمام اینها یک خلق مادی بوده است، این خلق مادی به چه نحو است؟ آیا این خلق مادی جنبه تجدد و حدوث دارد یا اینکه این خلق مادی جنبه تجدد ندارد؟ به عبارت دیگر آیا در اینجا حرکت جوهریه هست؟ که منظور من از حدوث در اینجا تبدل است، نه حدوث که حدوث زمانی یا ذاتی باشد. آیا تبدلی در کار است؟ مثلاً الآن که این دانه سیب را شما می بینید، به واسطه حرکت جوهری تبدیل به یک سیب می شود، دائماً این در حال تبدل است، لباس صوری و مادی خودش را به لباس های دیگر تبدیل

می‌کند تا اینکه به یک دانه سیب تبدیل می‌شود یا
اینکه یک یاقوت قبلاً عناصر دیگری بود به واسطه
حرکت جوهری به این دانه یاقوت تبدیل شد این را
همه تبدل می‌گوییم.

آنچه که ما در عالم در مقام اثباتش هستیم تغیر
به عنوان حدوث است، فرض کنید می‌گوییم که
العالمُ مُتَغَيِّرٌ وَ كُلُّ مُتَغَيِّرٍ حَادِثٌ فَالْعَالَمُ حَادِثٌ، عالم
حادث است این حدوثی که ما در عالم می‌بینیم تبدل
است، تغیر نیست که از عدم به وجود بیاید، این
دلالت بر حدوث نمی‌کند، دلالت بر حدوث زمانی
نمی‌کند [که بگوییم:] پس عالم حادث است.

اگر شما صد میلیارد سال به قبل بروید دوباره
همین تبدل بوده است، دویست میلیارد سال به قبل
بروید دوباره همین تبدل بوده است، اگر به بی‌نهایت
بروید شاید این تبدل باشد، اینها دلالت بر حدوث
نمی‌کند، اینها همه تبدل است. الآن صفحه این کتاب
کاغذ است، این برمی‌گردد و خاک می‌شود، دوباره
برمی‌گردد و کاغذ می‌شود، شما یک ماده را ثابت
فرض می‌کنید که این ماده ثابت صور مختلفی به
خود می‌گیرد، این کجا دلالت بر حدوث زمانی

می‌کند؟! حدوث زمانی به‌عنوان عدم‌الشیء و بعد وجودش. بله، به حدوث زمانی به‌عنوان سبق عدم این صورت دلالت می‌کند، الآن این کتاب قبلاً کتاب نبود، خاک بود، مراتبی را طی کرد و به گیاه تبدیل شد، آن گیاه را به کارخانه بردند و پنبه‌اش را گرفتند و به کاغذ تبدیل کردند، همه اینها صور مختلفی است که یک عنصر، یک ماده یا یک هیولا به خودش می‌گیرد، اینها دلالت بر حدوث زمانی نمی‌کند.

بله، صورت‌پذیری این ماده، تغیر در این [ماده] دلالت بر حدوث زمانی می‌کند که یک وقت این کتاب نبود، من باب‌مثال پنج سال گذشته چنین کتابی وجود نداشت و بعد الآن این کتاب وجود دارد بنابراین این کتاب حادث زمانی است، این را قبول داریم ولی صحبت در این است که چه دلیلی بر حدوث زمانی ماده این کتاب داریم؟! این تغیر دلالت بر حدوث زمانی آن ماده نخواهد کرد، بر صوری [دلالت] خواهد کرد که این صور بر آن ماده عارض می‌شوند، ما این را می‌خواهیم.

صحبت در این است که آن افرادی که صحبت

کرده‌اند، روی ماده بحث کرده‌اند نه روی آن صورت
والاً هر آدم احمقی می‌فهمد که مثلاً این کتاب یک
وقت نبوده است و بعد «بود» شده است، یک وقت
این کتاب خاک شد و بعد تبدیل به کاغذ شد، الآن
فرض کنید این پشمی که به صورت قالی ما روی آن
نشسته‌ایم یک وقت این طور نبود، خاک بود و تبدیل
به گیاه شد، بزی آمد این گیاه را خورد و به پشم
تبدیل شد و پشم‌هایش را چیدند و به این قالی تبدیل
کردند. ما همه اینها را می‌دانیم ولی صحبت در این
است که چه دلیلی بر حدوث زمانی آن ماده‌ای که در
تمام این صور در حال گردش است داریم؟!!

می‌گوییم که به عقب برگردیم، به صد میلیون
سال قبل برویم، به قبل رفتیم، چه شد؟! دوباره همین
ماده صورت به خود گرفت، دوباره به سیصد میلیون
سال قبل رفتیم، دوباره همین ماده صورت به خود
گرفت، شما بگو که از اول کره زمین آتش بود، آتش
هم ماده است، بالأخره آن وقت صورت ناریه داشت
بعداً به صورت ترابیه تبدیل شد، شما به سیصد
میلیارد سال قبل بروید، دوباره به یک چیز دیگر
تبدیل [شد]، دوباره ماده از بین نرفت، ما باید به یک

نقطه برسیم که ماده نبود، اصل خود ماده مسبوق به عدم است، ما باید به آن نقطه برسیم و هرچه جلو برویم به چنین نقطه‌ای نخواهیم رسید، این را قدم زمانی می‌گویند.

قدم زمانی یعنی ما به نقطه‌ای [برسیم] که قبل از آن نقطه زمانی بوده است که در آن زمان ماده نبوده است، ما به چنین نقطه‌ای نخواهیم رسید چون تا هر جا که برویم، قبل از آن هم ماده‌ای بوده است یعنی در عرض.

اشکال از این طریق حل نخواهد شد، اشکال از سلسله طولیه حل می‌شود؛ سلسله طولیه به این منوال که اصلاً در مجردات و در عالم مثال زمان نداریم، زمان در آنجا معنا ندارد، آنجا عالم ثابتات ازلیه است این عالم مثال و عالم ملکوت چون برای ملک علت هستند بنابراین تأثیرپذیری او و نزول او به صورت ماده جلوه می‌کند و هر وقت - اینکه می‌گوییم: «هر وقت» کلام ما است والا در آنجا زمان نیست - اراده ملکوت به نزولش در عالم ماده [تعلق گرفت] زمان را هم با خودش می‌آورد یعنی وقتی که

موجودی در عالم ماده خلق شد از آن موقع زمان او شروع به حرکت می‌کند، شروع به راه افتادن می‌کند. من باب مثال وقتی که بچه در شکم مادر است زمان مطرح نیست گرچه در آنجا هم زمان است اما وقتی که بچه به دنیا می‌آید آیا شما سن بچه را از زمانی که در شکم مادرش هست حساب می‌کنید یا اینکه وقتی که به دنیا آمد، زمان جدیدی برای او به حساب می‌آورید؟ نه ماه در شکم مادر بود و تمام شد و رفت، آن نه ماه برای آنجا بود و برای اینجا نیست، در شکم مادر هشت ماه یا شش ماه یا هفت ماه بوده است که بوده است، از وقتی که این بچه به دنیا می‌آید می‌گویند که یک دقیقه به دنیا آمد، دو دقیقه از عمرش گذشت، یک ساعت از عمرش گذشت، یک روز گذشت و از همان موقع شروع می‌کند به زمان.

اعتباری بودن زمان

وقتی که یک ماده در عالم به وجود می‌آید، زمان برای آن ماده از همان موقع شروع می‌شود یعنی هم ماده خلق می‌شود و هم زمان را با خودش خلق می‌کند، آیا زمان یک امر موجود است؟! نه خیر، امر موجودی نیست، زمان یک امر اعتباری است، زمان

زائدهٔ تکوّن ماده در عالم طبع است، درست شد؟!

نسبی بودن مکان

مثل مکان؛ بحثی وجود دارد بر اینکه آیا اصلاً ما مکان داریم یا نداریم؟ بحث بر سر این است که آیا غیر از خود مکانی و مکانیات و غیر از خود متمکّن که مظروف باشد آیا چیزی در عالم به نام مکان داریم؟ یا خود آن شیء با خودش مکان را هم می‌آورد یعنی فرض کنید که در اینجا یک اطاق وجود دارد؛ این اطاق ما سه در چهار است؛ ارتفاعش هم در سه است، چنین مکعبی را شما تصور کنید که این اطاق است. ما می‌گوییم که به این اطاق آمدیم، به این مکان آمدیم پس این مکان ظرف است برای ما که مظروف هستیم، خود ما چه هستیم؟ آیا خود ما مکان هستیم یا متمکّن؟ خود ما مکان هستیم، ظرف امعاء و احشاء ما چیست؟ همین قفسهٔ سینه و امثال ذلک، ظرف است برای امعاء و احشاء، می‌رویم سراغ کبد، آیا کبد خودش مکان است یا متمکّن است؟! می‌گوییم که خود کبد هم مکان است چون کبد ظرف است برای اغذیه‌ای که ما آن اغذیه را

می خوریم بعد در آن کبد تجزیه و تحلیل می شود، این کبد بیش از صد و بیست نوع ماده از اینها استخراج می کند مثل پالایشگاه که وقتی نفت را داخل آن می ریزند شروع به پالایش کردن می کند، این کبد هم شروع به تجزیه کردن اینها می کند، شروع می کند قندش را درمی آورد، یدش را درمی آورد، سدیمش را درمی آورد، پتاسیمش را درمی آورد، نمکش را درمی آورد و تمام این املاح و ویتامین ها و امثال ذلک را این کبد یکی یکی تجزیه می کند و بیرون می کشد، همه اینها درهم است ولیکن اینها را تجزیه می کند، پس کبد هم می شود مکان. سراغ آن ویتامین می رویم آن هم همین طور است.

بنابراین اگر شما نگاه کنید می بینید که اصلاً مکان یک امر نسبی است، خود ما که در این اطاق هستیم مکان ما است ولی خود همین اطاق در کجا واقع است؟ در این منزل، پس این منزل مکان این اطاق است و این زمین [مکان این منزل] می شود، آیا این زمین خودش مکان است یا نه؟ این زمین به کره زمین چسبیده است، مکان خود کره زمین چیست؟ این فضایی که الآن داخل آن می گردد لذا اصلاً مکان

تمام عالم، نسبی است پس مکان یک امر اعتباری است که زائیدهٔ تکوّن ماده در عالم ماده است، این امر اعتباری می‌شود که البته خود بحث مکان هم جدا است که چیست و بعداً باید روی این صحبت شود.

زمان هم همین‌طور است؛ زمان عبارت است از تکوّن ماده در عالم طبع. ما به خورشید نگاه می‌کنیم، می‌بینیم چون خورشید می‌گردد بنابراین بیست و چهار ساعت که این زمان است گذشت، حالا بیست و چهار ساعت را چهل و هشت ساعت می‌کنیم، زمان را کم می‌کنیم، زیاد می‌کنیم مثلاً هزار سال از زمان حضرت [محمد صلی الله علیه و آله و سلّم] گذشته است یا مثلاً دو هزار سال از زمان حضرت موسی علیه السّلام گذشته است، چرا بر این اساس گذشته است؟! به خاطر اینکه دو هزار مرتبه خورشید دور زمین چرخیده است، زمین دور خورشید چرخیده است، حالا معلوم نیست خورشید می‌گردد یا ما می‌گردیم، همهٔ اینها فرضیه است حالا می‌گوییم که ما دور خورشید گشتیم و قربانش رفتیم و دائماً دورش طواف کردیم، ما دو هزار سال دور این

خورشید خانم طواف کردیم! این به خاطر چیست؟
حالا اگر ما آهسته تر طواف می کردیم یعنی به جای
اینکه چنین مدتی برای این طواف بگذرد، نصف این
زمان طول می کشید، دوباره می گفتیم: «دو هزار
سال»، دو هزار سال یعنی دو هزار مرتبه ما دور این
طواف کردیم پس چه فرقی کرد؟ با اینکه الآن مدت
بیشتری گذشت ولی فرقی نکرد چون ما معیار را
گردش زمین به دور خورشید می دانیم دیگر، حالا
اگر این جسمی که زمین است، با این حرکت به دور
خورشید بگردد اسمش را یک سال می گذاریم، اگر
هم تندتر بگردد اسمش را یک سال می گذاریم، اگر
سریع هم بگردد اسمش را یک سال می گذاریم، حالا
اگر خیلی سریع می رفت به طوری که عمامه مان به هوا
پرت می شد، می گفتیم که ما دو هزار گشتیم.

پس این یک امر اعتباری می شود یعنی ما اسم
گردش زمین به دور خورشید را زمان گذاشتیم، خود
گردش زمین به دور خورشید یک امر واقعی است و
آن را احساس می کنیم ولی اینکه اسم این را «یک
سال» گذاشته ایم، یک امر اعتباری می شود چون این
یک سال که گذاشته ایم براساس این نوع حرکت

است؛ حرکت متوسط است. [اگر حرکت] تند هم بود یک سال می گذاشتیم، کُند هم بود دوباره یک سال می گذاشتیم، پس دو هزار سال و سه هزار سال، یک امر اعتباری شد. همان طور که می گویند: ما زمین را به سیصد و شصت درجه تقسیم می کنیم که هر درجه عبارت است از یک روز و امثال ذلک. حالا شما به سیصد و شصت درجه تقسیم نکنید بلکه به هزار و هشتصد درجه تقسیم کنید، آیا اشکال پیش می آید؟! چه اشکالی پیش می آید؟! قراردادی است، این طور گفته اند، آن طور گفته اند.

آنهایی که در قطب هستند یا فرض کنید که اصلاً به منظومه ای برویم که اصلاً خورشیدی در آنجا نباشد که بفهمیم دورش گشتیم؛ یا روشنایی مطلق باشد یا تاریکی مطلق باشد، آن موقع زمان را چطور محاسبه می کنیم؟! هیچ ساعتی هم نداریم، هرچه صبر می کنیم می بینیم که روز است؛ مثلاً یک ساعت گذشت. فرض کنید که اصلاً ما در دنیا ساعت هم نداریم، تا حالا هم چشمان به ساعت نخورده است آن وقت چطور محاسبه می کنیم؟! بالأخره گذشت را

احساس می‌کنیم، احساس می‌کنیم از وقتی که آمدیم
تا الآن یک مدتی گذشت و ما اینجا هستیم، این را
احساس می‌کنیم یا نمی‌کنیم؟! اما اینکه این یک
ساعت است یا ده ساعت است، قرارداد می‌شود.
تلمیذ:....

استاد: نه، ببینید تکوّن یک شیء در عالم ماده با
خودش زمان می‌آورد، آن زمان عبارت است از
گذشت ماده در عالم ماده، از تکوّنش بگذرد، نه اینکه
یک سال و دو سال و سه سال و ده سال، همه اینها
اعتباری و قراردادی است، درست شد؟!

حالا من از ذاتی می‌گویم؛ ذاتی تکوّن ماده زمان
است یعنی وقتی که یک ماده تکوّن پیدا می‌کند
کتورش شروع به شماره انداختن می‌کند، اصلاً الآن
چشمتان را ببندند خدای ناکرده شما را به [زندان]
اوین ببرند، حالا که چشمتان را بستند، نمی‌دانید شب
است یا روز است، نمی‌دانید طهران است یا شیراز
است، شما را به جایی تاریک می‌برند و چشمتان را
باز می‌کنند، شما هیچ چیز را نمی‌بینید. مدتی که
گذشت، می‌گویید که چرا من را از اینجا نجات
نمی‌دهند؟! اینکه می‌گویید: «چرا نجات نمی‌دهند؟»

معلوم می‌شود یک مدتی را احساس کردید، این احساس شما از چه نشئت گرفته است؟! از تَکَوُّن شما در آنجا نشئت گرفته است؛ چون در آنجا هستید، همان‌طور که شما زوجیت را از اربعه انتزاع می‌کنید، ذاتیات را از شیء انتزاع می‌کنید، از تَکَوُّن یک موجود هم زمان انتزاع می‌شود، اسم این را «زمان» می‌گذاریم. پس زمان چیزی غیر از تَکَوُّن خود این موجود نیست که شما با خودتان که می‌آیید زمان را هم با خودتان بیاورید یا اینکه زمان را جا بگذارید یا جا نگذارید و در جیتان بگذارید، نه! شما هستید و شما، چیز دیگری نیست.

ولی شما از تَکَوُّن خودتان چیزی را انتزاع می‌کنید و اسم آن را «زمان» می‌گذارید، همان‌طور که از وجودتان یک چیزی را انتزاع می‌کنید و اسم آن را «مکان» می‌گذارید و الاً مکان یک امر اعتباری است، چیزی غیر از شما و فرش نیست، آیا اسم فرش مکان است؟! نه! چون شما روی این فرش آمدید اسم آن را «مکان» می‌گذارید و الاً اگر خود این فرش را گلوله کنید و در یک اطاق بگذارید اسم آن اطاق را «مکان»

می‌گذارید چون فرش در آن اطاق رفته است. حالا فرض کنید که آن اطاق را با جرثقیل بلند کنید و در یک جا بگذارید، اسم آنجا را «مکان» می‌گذارید و اسم اطاق را «مظروف» می‌گذارید پس همان‌طوری که ما مکان را از یک شیء انتزاع می‌کنیم، زمان را هم از تکوّن یک شیء انتزاع می‌کنیم و ما باید روی این مطلب فکر کنیم. قضیه این است.

حالا عرض ما و اشاره‌ای که می‌توانیم در اینجا بکنیم این است که اگر من باب‌مثال چنانچه ما بالمشاهده و بالوجدان یافتیم که یک موجود مادی با تعلق علت مجرده به‌طور اعجاز، دفعتاً ایجاد شد آیا در اینجا تبدّل به‌عنوان تغیر و تبدّل صور بوده است مانند آنچه که در این عالم مشاهده می‌کنیم یا اصل ماده در اینجا تکوّن پیدا کرده است؟ آیا ماده‌ای بوده است و آن ماده به خودش جعل صورت گرفته است یا اینکه اصلاً ماده‌ای در کار نبوده است و ماده جعل شده است؟ ما می‌بینیم اصلاً ماده‌ای در کار نبود، وقتی که «**کُنْ**» ارادی یک ولی به یک شیء تعلق می‌گیرد، این‌طور نیست که ماده‌ای را برمی‌دارد و صورتی را بر آن ماده می‌گذارد، این یک قسم است

که مثلاً خاکی را برمی دارد و آب هم داخلش می ریزد
و میچاله اش می کند و این طرف و آن طرف می کند و
بعد آن را فوت می کند، ﴿فَتَكُونُ طِيْرًا
بِإِذْنِي﴾^۱ این یک قسم است.

تلمیذ: خلق جدید است.

استاد: بله خلق جدید است، این ماده است دیگر.

اللهم صل على محمد و آل محمد

^۱. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰.